

روشنفکر ایران ستیز سیدجمال



چند روزی است بحث روشنفکران ایرانی، بین نویسندگان شناخته شده‌ی تلگرامی داغ است. مجتبی لشکر بلوکی به نقل از شفیعی کدکنی، روشنفکران ایرانی را به دو دسته «نمی‌خواهم» و «چه می‌خواهم» دسته‌بندی کرده و نتیجه گرفته بیشتر روشنفکران کنونی ایران، از دسته نمی‌خواهم هستند. یعنی مدام در حال نق زدن و انتقاد از این و آن هستند؛ بی‌آنکه بدانند دقیقاً چه می‌خواهند.

چند روزی است بحث روشنفکران ایرانی، بین نویسندگان شناخته شده‌ی تلگرامی داغ است. مجتبی لشکر بلوکی به نقل از شفیعی کدکنی، روشنفکران ایرانی را به دو دسته «نمی‌خواهم» و «چه می‌خواهم» دسته‌بندی کرده و نتیجه گرفته بیشتر روشنفکران کنونی ایران، از دسته نمی‌خواهم هستند. یعنی مدام در حال نق زدن و انتقاد از این و آن هستند؛ بی‌آنکه بدانند دقیقاً چه می‌خواهند.

محمد فاضلی هم اشاره دارد که روشنفکران همچون بسیاری از دیگران، بیشتر ناکارآمدیها را دیده و به آنها انتقاد می‌کنند. امیرناظمی برای اینکه به روشنفکران ناراضی کنونی برسد، به سه نسل روشنفکر ایرانی اشاره کرده: نسل نخست که در پایان دوره قاجار، با مقایسه ایران و غرب، به دنبال چرایی توسعه نیافتگی ایران می‌گشتند. نسل دوم که در آغازین سالهای حکومت رضاشاه به میدان آمد و به دولت در پایه گذاری نهادهای مدرن یاری رساند. نسل سوم را «روشنفکران چپ کوک و اسلام گرا» می‌داند که مسائل اجتماعی و سیاسی را بسیار ساده انگارانه می‌بینند.

من بر پایه همین ویژگی‌ای که ناظمی برای شان نام برده، یعنی چپ کوک و اسلام گرا، می‌خواهم نشان بدهم که:

- 1- اینها ریشه شان به نخستین نسل روشنفکران و حتی پیش از آنان می‌رسد.
 - 2- روشنفکران کنونی بیشترشان جزو این دسته اند.
 - 3- ایران ستیزی آشکار و نهان، یا دست کم تحقیر ملی جزو ویژگیهای این دسته است. اما آنچه همه اینها را گرد هم می‌آورد، ایدئولوژی چپ گرایی یا اسلام گرایی شان است.
- پدر معنوی روشنفکران دینی ایران، سیدجمال الدین است، خواه ایرانی بدانیمش و خواه افغانی.

او بیش از آنکه دغدغه ایران داشته باشد، دغدغه امت اسلام داشته و بر همین پایه، حاضر به فدای منافع ایران در پای منافع امت گرایانه عثمانی بوده است. اگر اعترافات میرزا رضا کرمانی، قاتل ناصرالدین شاه قاجار را در جلسه بازجویی که میرزا ابوتراب نظم الدوله انجام داد، بپذیریم، به صراحت اشاره می‌کند که انگیزه قتل ناصرالدین شاه به تحریک سلطان عثمانی و نقشه سیدجمال بوده؛ چرا که ناصرالدین شاه، مانع پیوستن کل سرزمین‌های اسلامی به امپراتوری عثمانی و زیر نظر خلیفه بوده است.

میرزا رضا در همان بازجویی، آنچه سیدجمال برایش نقل کرده بود را اینگونه می‌گوید:

"در آن روزی که سلطان [عثمانی] او [سیدجمال] را در قصر یلدوز دعوت کرد و در کشتی بخار که توی دریاچه باغش کار می‌کند، نشسته، صورت سید را بوسید. و در آنجا بعضی صحبت‌ها کردند. سید تعهد کرد عن قریب، تمام دول اسلامی را متحد کند و همه را به طرف خلافت جلب نماید و سلطان را امیرالمؤمنین کل مسلمین قرار بدهد. این بود که به تمام علمای شیعه کربلا و نجف و تمام بلاد ایران باب مکاتبه را باز کرد، به وعده و نوید و استدلال‌های عقلیه، بر آن‌ها مدلل کرد که ملل اسلامی، اگر متحد بشوند، تمام دول روی زمین نمی‌توانند به آنها دست یابند. اختلاف لفظ علی و عمر را باید کنار گذاشت و به طرف خلافت نظر افکند. در همان اوقات فتنه سامره و نزاع بستگان مرحوم میرزای شیرازی طاب ثراه با اهل سامره و سنی‌ها برپا شد. سلطان تصور کرد که این فتنه را مخصوصاً پادشاه ایران محرک شده است که بلاد عثمانی را مغشوش کند. با سید در این خصوص مذاکرات و مشورت‌ها کرد و گفته بود ناصرالدین شاه به واسطه طول مدت سلطنت و شیخوخیت یک اقتدار و رعبی پیدا کرده است که فقط بواسطه صلابت او علما شیعه و اهل ایران حرکت نمی‌کنند که با خیال ما همراهی کنند و مقاصد ما به عمل نخواهد آمد. درباره شخص او باید فکری کرد و به سید گفت تو درباره او هرچه بتوانی بکن و از هیچ چیز اندیشه مدار."

حتی اگر برخی شبهه‌ها که درباره این اعترافات مطرح می‌کنند تا قتل ناصرالدین شاه را از گردن سیدجمال بردارند را هم در نظر بگیریم، از دیگر سخنان و نوشته‌های سیدجمال همین قربانی کردن ایران و تشیع در پای خلافت عثمانی و به نام وحدت اسلام، برداشت می‌شود. میرزای شیرازی، فعالیت‌های سیدجمال را خلاف مصلحت اسلام و شیعه دانسته، نه به نام‌های او پاسخ داد و نه او را به حضور پذیرفت.

این، نهایت ساده انگاری سیدجمال بود (ویژگی‌ای که ناظمی برای راهکارهای روشنفکران چپ کوک و اسلام گرا بر می‌شمرد). او در دوره‌ای که امت گرایی در حال خاموشی بود و اتحاد بر پایه دین در اروپا نیز جایش را به ملی گرایی داده بود، در پی این ایده، حتی به بهای قربانی کردن ایران و تشیع برآمد. تجربه همان عثمانی هم نشان داد که این امت گرایی در کمتر از سه دهه بعد، جایش را به ملی گرایی متعصبانه ترکی داد که همچنان در این کشور دنبال می‌شود.

فاجعه آنجاست که نه تنها در دوره ناصرالدین شاه، ایران عهد قاجار بیشترین ثبات را داشت، بلکه او را می‌توان روشنفکرترین

شاه قاجار دانست. ناصرالدین شاه با زبان فرانسه آشنا بود؛ روزنامه می خواند؛ شیفته عکاسی بود؛ نقاشی و خوشنویسی می کرد؛ اهل نوشتن بود و برای نمونه، سفرنامه هایش یکی از بهترین منابع دست اول برای شناخت آن دوره است؛ از گسترش دانش غربی در ایران پشتیبانی می کرد و برای نمونه، نخستین اثر فلسفه جدید غرب که کتاب «گفتار در روش» نوشته دکارت بود، به پشتیبانی او به فارسی ترجمه و با نام «حکمت ناصریه» منتشر شد؛ و... مرگ ناصرالدین شاه، این فرایند را نیمه کاره گذاشت. هرچند اینها به معنای نادیده گرفتن جنبه های منفی شخصیت او نیست؛ اما در مقایسه با دیگر شاهان قاجار، این برجستگی ها را داشت.

به هر روی، این ایده امت گرایانه سید جمال که منافع ایران را قربانی می کرد، بعدها توسط دیگر روشنفکران چپ گرا و امت گرا دنبال شد. آنچنانکه جلال آل احمد به عنوان روشنفکری برآمده از ایدئولوژی چپ، بر صفویان خرده می گیرد که با بنیان گذاری حکومت شیعه در ایران و پیشگیری از حل شدن ایران در خلافت عثمانی، جبهه قدرتمندی جلوی اروپا به وجود نیاوردند. علی شریعتی، روشنفکر دینی هم عین همین انتقادات را بر صفویان وارد می کند. او چه آنجا که از شکست ایرانیان در برابر سپاه اعراب به وجد می آید، چه آنجا که جانب عثمانی ها را گرفته و بر صفویان می تازد، آشکارا موضع ضدایرانی گرفته و دچار همان ساده اندیشی سیدجمال می شود. چرا که اگر امت گرایی راه علاج بود، خود عثمانی ها از آن دست بر نمی داشتند و به سراغ ملی گرایی قومی/زبانی نمی رفتند.

این ویژگی ایران ستیزی یا توهین به هویت ایرانی، در میان بسیاری از روشنفکران دینی و چپ گرای پس از انقلاب نیز دنباله یافت و اتفاقا پس از انقلاب، فضای بهتری برای این گروه فراهم گردید؛ چه اینکه تریبونهای رسمی زیادی در اختیار روشنفکران قرار گرفت تا به ملی گرایی ایرانی تاخته و امت گرایی را رواج دهند. حتی بسیاری از مسئولین بلندپایه نیز، در این زمینه خودشان فعال بوده اند. سخنرانی ها و نوشته های افرادی همچون مصطفی ملکیان، یوسف ابادری، صادق زیباکلام و ده ها شخصیت دیگری که نام روشنفکر را یدک می کشند، در تحقیر ایرانیان امروز یا نفی تمدن تاریخی شان، در همین راستا جای می گیرد؛ هرچند نا آگاهی شان درباره موضوعی که نقد می کنند، از میان اشتباهات فاحش شان آشکار است.

آنچه این روزها بحث روشنفکران ایرانی را دوباره بر سر زبان انداخته، نقش آنها در توسعه کشور یا گذار از شرایط بحرانی کنونی است. اما دقیقا همین روحیه ایران ستیزانه برخی از روشنفکران ایرانی که بسیاری شان چپ گرا یا امت گرا هستند، مانع از تحقق این امر می شود. این روشنفکران یا با ایده امت گرایانه شان که خواهان نادیده گرفته شدن میهن دوستی است، و یا با تحقیر و توهین هایی که به ایرانیان می کنند (چه به گذشته شان و چه به رفتارهای کنونی شان)، اصولا باوری به توانمندی ایرانیان در این زمینه ندارند. این را بگذاریم در کنار نقش روشنفکران دیگر کشورها تا ژرفای فاجعه را دریابیم.

بدتر آنکه اکنون نشانه و نماد روشنفکری ایرانی، حمله به هویت، تاریخ، فرهنگ، تمدن و بزرگان ایران زمین شده است و کسی که حتی یک کتاب هم درباره موضوع نخوانده، با یک نقد نادرست یا توهین به آن موضوع مرتبط با ایران و ایرانی، ژست روشنفکری می گیرد. اینچنین صحنه ها را در رسانه ها و حتی تلویزیون ملی، کم ندیده ایم.

بازنشر از: <https://fararu.com/fa/tags/69073/1> /سید-جمال-الدین-اسد-آبادی